

آزار کودکان؛ علل و پیامدها (با تأکید بر آزار خانوادگی)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۱/۲۳

تاریخ تأیید: ۱۳۸۶/۳/۱۵

نوروز کارگری*

۱۲۱

فقه و حقوق / سال سوم / شماره ۱۲ / بهار ۱۳۸۶

چکیده

یکی از معضلات اجتماعی که در حال حاضر مورد توجه بسیاری از محافل علمی و دست‌اندرکاران دستگاه عدالت کیفری است، پدیده آزار کودکان می‌باشد. گرچه این موضوع امری جدید نیست، اما در طی سالهای گذشته چنان مورد توجه واقع شده است که گویا معضلی منحصر به زمان حال است. در میان بررسیهای انجام شده در این زمینه، توجه خاصی به علل و پیامدهای آزار کودکان به منظور پیشگیری و نیز اجتناب از آن صورت گرفته است. در این مقاله، سعی بر آن است که تا در حد وسع علل و پیامدهای آزار کودکان مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: کودک، کودک آزاری، بزه‌دیدگی، خشونت خانوادگی.

* دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی (nouroozk@yahoo.com).

مقدمه

کمتر از یک سده پس از تولد جرم‌شناسی علمی، توجه پژوهشگران به بزه‌دیده به عنوان کنشگر دیگر جرم جلب شد. بر این اساس، بزه‌دیده می‌تواند با رفتار یا حالت خود به عنوان محرکی در ارتکاب جرم عمل کند و در واقع الهام‌بخش اندیشه مجرمانه باشد، یا اینکه وقوع بزه را تسهیل نماید. این‌گونه بود که شاخه جدیدی به عنوان «بزه‌دیده‌شناسی» با تکیه بر شخصیت بزه‌دیده و با هدف بررسی نقش وی در وقوع جرم ایجاد گردید. بدین ترتیب، شخصیت، صفات زیستی و روانی، خصوصیات اجتماعی و فرهنگی بزه‌دیده و روابطش با بزه‌کار و در نهایت نقش و سهم او در فرایند جنایی مورد توجه قرار گرفت و بزه‌دیده به عنوان رکن اساسی ماقبل جنایی مطرح گردید.

پژوهشها نشان می‌دهند بزه‌کاران اغلب آماجی را انتخاب می‌کنند که به سهولت قابل دسترس بوده و بدون هیچ‌گونه خطری قابل اصابت باشند. جذابیت آماجها از عواملی است که در انتخاب شدن به وسیله بزه‌کاران دخالت دارد (زینالی، ۸۳ - ۱۳۸۲: ۹۰). در مطالعاتی که برخی از بزه‌دیده‌شناسان انجام داده‌اند، کیفیت انتخاب بزه‌دیدگان توسط بزه‌کاران در دو گروه مشخص به عنوان «قربانیان قابل تغییر»^{*} و «قربانیان غیرقابل تغییر» تفکیک گردیده است. اصطلاح قربانیان غیرقابل تغییر را در موردی به کار برده‌اند که قربانی یک جرم خاص، قبلاً توسط مجرم مشخص و معین شده و طراحی لازم برای ارتکاب به عمل آمده است (همان). وجود چنین افرادی در جامعه به معنای وجود بزه‌دیدگان بالقوه‌ای است که الهام‌بخش ارتکاب جرم توسط بزه‌کاران بالقوه می‌باشند. از این رو، گروهی معتقدند نخستین وسیله برای جلوگیری از بزه‌دیدگی و تأمین امنیت خصوصی عبارت است از تقلیل آماج قابل اصابت بزه‌کاری برای بزه‌کاران احتمالی (گسن، ۱۳۷۰: ۱۱۲).

آنچه در این قسمت در پی بررسی آنیم، وضعیت کودکان به عنوان بزه‌دیدگان بالقوه‌ای است که یافته‌های بزه‌دیده‌شناسی حمایت هر چه بیشتر از آنان را ایجاب می‌کند.

* منظور از این قربانیان افرادی هستند که به صورت اتفاقی مورد بزه واقع می‌شوند.

گفتار اول: علل آزار کودکان

بی تردید آزار کودکان نیز همانند هر پدیده اجتماعی دیگر معلول مجموعه‌ای از علت‌های خاص خود است. در این گفتار در پی بررسی و تحلیل این علت‌ها خواهیم بود.

۱. علل زیستی

مراد از علل زیستی به عنوان یکی از علل بزه‌دیدگی، مجموعه ویژگی‌هایی است که جنبه همزاد دارند. این علل همراه با فرد و به عنوان بخشی لایتغیر از وجود وی خواهند بود و به عنوان عواملی ثابت در بزه‌دیدگی نقش دارند، نظیر سن و جنس که ویژگی‌هایی همزادند و انسان در انتخاب آن هیچ‌گونه دخالتی ندارد.

۱-۱. وضعیت فیزیکی

سن را می‌توان به عنوان یکی از علل بزه‌دیدگی در میان دو گروه از افراد نام برد. گروه اول سالخورده‌گان و پیران هستند که به دلیل ضعف فیزیکی و ذهنی در معرض بزه‌دیدگی اند دیگر کودکان و نوجوانان هستند که می‌توان وضعیت آنان را «به خاطر تلاش مستمر ایشان برای جست‌جو و کسب لذتها و هیجانات قوی و به دلیل وضعیت وابستگی‌شان در خانواده از عوامل خطرزای زیست‌شناختی و در نتیجه از عوامل پیش‌زمینه‌ای تهاجم علیه آنان ذکر کرد» (لپز و فیلیزولا، ۱۳۷۹: ۶۲-۶۳).

در مورد این علت خاص باید گفت که کودکان از دو عامل مناسب برای جلب توجه بزه‌کاران بالقوه برخوردارند. اول اینکه به دلیل شرایط سنی از ضعف فیزیکی برخوردارند که این پیامد مستقیم طفولیت است. از این رو، آنان کمترین مقاومت را در برابر بزه‌کاران منطقی که به دنبال سود خودند، ایجاد می‌کنند. مسلّم است بزه‌کاری که به دنبال رسیدن به حداکثر سود است، چنین آماج مناسبی را جهت منظور خود انتخاب می‌کند، چرا که با کمترین خطر، بیشترین سود را خواهد برد. کودک بی‌دفاع بزه‌کار را به سوی خود جلب می‌کند و بدون اینکه قادر به مقاومتی باشد، ناخواسته وی را در نیل به مقصود یاری می‌نماید.

علاوه بر این، دلیل دومی که کودکان را به آماج مناسبی جهت بزه‌کاران تبدیل می‌کند، بالا بودن رقم سیاه جرائم علیه کودکان است. مطابق برخی آمارهای سالهای نه چندان دور، کودکان بزه‌دیده در کشور فرانسه ۵۰ هزار نفر و تعداد مرگ و میر آنان ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر

می‌باشد که از بین آنها ۳۰ هزار مورد به مراکز امداد کودکان گزارش شده است (همان، ۱۳۷۹: ۳۵). بالا بودن رقم سیاه بزهکاری علیه کودکان، خود باعث افزایش جرائم علیه ایشان و در واقع مشوق بزهکاران در ارتکاب جرائم علیه ایشان می‌گردد؛ چرا که عدم کشف جرم، در واقع به معنای کاهش احتمال محکومیت و عدم محکومیت نیز چیزی است که مطلوب طبع تمامی بزهکاران می‌باشد.*

زمانی که محل ارتکاب بزه علیه کودک و خانواده باشد، هر دو عامل ذکر شده تشدید می‌گردند. از یک سو کودک تنها ملجأ و پناهگاه خود را خانه و خانواده می‌داند و در واقع از جامعه به خانواده پناه می‌آورد و این وابستگی احساسی و عاطفی به این بزه‌دیدگی کمک می‌نماید و از سوی دیگر اعتقاد به خصوصی بودن جرائم علیه کودکان در خانواده (ابرندآبادی و توجهی، ۱۳۷۸: ۷۵) به افزایش رقم سیاه بزهکاری کمک می‌نماید. بسیاری از کودکان بزه‌دیده به دلیل ترس از اقدامات تلافی‌جویانه، شرمساری و الزام به حفظ اسرار خانواده، از گزارش خشونت‌های اعمال شده علیه خود اجتناب می‌کنند (فروغان، ۱۳۸۰).

۲-۱. وضعیت روحی - روانی

عامل دیگری که می‌توان در آزار کودکان مؤثر دانست، وضعیت روحی و روانی کودکان به عنوان یک عامل روان‌شناختی است. اگر چه این عامل تا حدودی بسته به وضعیت فیزیکی است، ولی آنچه مد نظر است، تفکیک میان وضعیت فیزیکی و روحی است.

۱-۲-۱. ضعف قوای ذهنی - روحی

اولین موردی که می‌توان به عنوان مصداقی از این وضعیت دانست، ضعف قوای ذهنی است. ضعف قوای ذهنی و عقلی کودکان را که آنها را در ارزیابی میزان خطرات، اعم از بالقوه و بالفعل، تا حدودی ضعیف و شکننده می‌سازد، می‌توان به عنوان یک عامل آسیب‌پذیری ایشان ذکر نمود. در واقع کودک را از این منظر نیز می‌توان یک آماج مناسب برای بزهکاران دانست؛ آماجی که بدون توجه به خطرات و به بیان بهتر بدون شناخت و درک آن، حاضر به پذیرش آن به طور ناخواسته‌اند.

* برای پی بردن به رقم سیاه بزهکاری، دو روش پیشنهاد شده است. این دو روش عبارت‌اند از: تحقیق به وسیلهٔ اعتراف بزهکاران و تحقیقات از کسانی که خود را بزه‌دیده تلقی می‌کنند (گسن، ۱۳۷۰، الف: ۱۰۳ به بعد).

از سوی دیگر، این ضعف قوای روحی باعث وابستگی کودک می‌گردد. این وابستگی در نهاد خانواده و نسبت به افراد آن بیشتر است. کودک به امید آرامش در خانواده وابستگی خود را محکم‌تر می‌کند، به گونه‌ای که خود را متعلق به والدین و خانواده می‌داند. اما خانواده‌ای که باید محل امن و آسایش کودکان و ابراز احساسات ایشان باشد، می‌تواند جنبه دیگر خود را بروز دهد. در خشونت‌های خانوادگی علیه کودکان، ضعف قوای روحی و روانی کودک و وابستگی روحی و عاطفی ناشی از آن را می‌توان بسیار مؤثر دانست.

۲-۲-۱. ترس

یکی دیگر از وضعیت‌های روحی - روانی که کودک را در معرض بزه‌دیدگی، به‌ویژه در خانواده قرار می‌دهد، ترس است که علاوه بر تسهیل بزه‌پذیری ایشان، همان‌گونه که گفتیم، باعث گزارش‌ناپذیری بزه‌کاری‌های علیه کودکان نیز می‌شود و در تخمین رقم واقعی این موارد مشکل ایجاد می‌کند. کودکی که مورد بزه قرار گرفته، از ترس اینکه در صورت گزارش بزه‌دیدگی خود، کسی حرف‌های او را جدی نخواهد گرفت و یا از ترس اینکه با این کار نزدیک‌ترین کسانش را از دست بدهد، ارتکاب بزه علیه خود را تحمل می‌کند و از اعلام بزه‌دیدگی خود امتناع خواهد کرد.

در پایان ذکر این نکته بدون فایده نیست که وضعیت روحی و روانی کودکان در جایی دیگر و به گونه‌ای دیگر نیز باعث بزه‌دیدگی ایشان می‌گردد. آن‌گونه که بسیار نیز شاهد هستیم، کودکانی که جهت تکدی‌گری، فروش مواد مخدر و ... تربیت می‌شوند و مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند، متأسفانه تعداد چشمگیری را شامل می‌شوند. اینان نیز به نوعی قربانی وضعیت‌های روحی و روانی خود از یک‌سو و بی‌توجهی جامعه از سوی دیگرند.

۲. علل اجتماعی

منظور از علل اجتماعی سلسله عواملی است که در محیط زندگی اجتماعی در قالب محرک‌هایی باعث بزه‌دیدگی کودکان می‌گردد. به طور کلی بزه یک پدیده اجتماعی است و باید بیشترین تأثیرات در وقوع آن را نیز در سلسله علل اجتماعی جست‌جو کرد.

۲-۱. دین

دین از لحاظ فردی شبکه‌ای است از اعتقادات پیچیده به نیروهای مافوق طبیعت و از

لحاظ اجتماعی شبکه‌ای است از سازمانهای اجتماعی که بر اساس آن، اعتقادات مختلف شامل مفاهیم و احکام و شعائر مخصوص فراهم آمده‌اند (اگ برن و نیم کف، ۱۳۵۲: ۳۶۲).
 آنگونه که تاریخ نشان می‌دهد، تا به حال ادیان مختلف تعلیمات اخلاقی و انسانی ارزشمندی را ارائه و تبلیغ کرده‌اند. در قاموس اغلب آنها اعمال و رفتار زشت و ناپسندی که در اکثر جوامع از لحاظ قباحت مورد اتفاق نظر بوده است، ممنوع و حرام گردیده و از این جهت همیشه برای انسانهای معتقد به اصول و مبانی دینی، راهنماها و بازدارنده‌های باارزشی وجود داشته است و مسلم است که اصول و قواعد دینی حاکم بر جامعه و پیروی صحیح افراد از آن، تأثیر عظیمی در جلوگیری از وقوع جرائم دارد (طباطبایی عدنانی، ۱۳۵۳: ۶۲). گروهی با این نظر مخالف‌اند و مذهب را عاملی مؤثر در وقوع جرائم می‌دانند. به عنوان مثال، فری در آرزوهای خود خواستار روی برتافتن از اعمال مذهبی می‌شود و حتی این امر را برای مبارزه علیه جرم مفید می‌خواند (گسن، ۱۳۷۴: ۱۲۳).

به نظر می‌رسد ارزشهای فرهنگی و مذهبی استفاده از تنبیه بدنی نظیر شلاق زدن و کتک زدن را، که می‌توان رفتار خشن جسمانی نامید، تأیید می‌کنند. مثلاً برخی از محققان خارجی عنوان می‌کنند که اگر به متون انجیل نگریسته شود، اغلب این متون از تنبیه بدنی کودکان طرفداری می‌کنند و این امر به خصوص در کلیساهای اصلی که یک شرح ادبی از انجیل دارند صادق است (رسول‌زاده اقدم، ۱۳۸۱: ۵۲). در پاسخ این نظر گروهی از صاحب نظران معتقدند که باورهای دینی واقعی به طور قطع مانعی در راه اعمال خشونت نسبت به کودکان‌اند و آنچه مشوق و زمینه‌ساز کودک‌آزاری شده است باورهای خرافی است که تحت عنوان مذهب مورد استناد قرار می‌گیرد (دفتر صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد در ایران: ۱۶۲). گروهی دیگر برای مذهب در وقوع کودک‌آزاری هیچ نقشی قائل نیستند و معتقدند که مذهب نه مانع است و نه مشوق (همان: ۱۶۳).

۲-۲. فرهنگ

فرهنگ نیز یکی دیگر از عللی است که می‌توان آن را در زمینه آزار کودکان مورد بررسی قرار داد. در مورد تأثیر دیدگاههای فرهنگی جامعه ایران در بروز خشونت علیه کودکان، اگرچه نظر اکثریت بر این است که این دیدگاهها عاملی مؤثر در وقوع خشونت علیه کودکان محسوب می‌شوند، اما عده‌ای نیز فرهنگ اسلامی و ایرانی کشور ما را حامی

کودکان می‌دانند، اما این حمایت را در سایر فرهنگها کم‌رنگ می‌بینند (همان: ۱۵۳ - ۱۶۰). گرچه باید اذعان داشت که به طور کلی وجود باورهای سنتی مبنی بر اینکه والدین صاحب اختیار کودکانند و همچنین اعتقاد به تنبیه، اجبار و خشونت، توقع بیش از اندازه از فرزندان و ندانستن شیوه‌های نگهداری و تربیت اطفال، که تأثیرات آن در جامعه ما کم نیست، آنان را در معرض خشونت و آزاردیدگی قرار می‌دهد (جوانفر، ۱۳۸۳، ج: ۱۰).

برخی رفتارها که از مصادیق کودک‌آزاری محسوب می‌شوند، در بعضی فرهنگها نه تنها آزار محسوب نمی‌شوند، بلکه اقدامی در جهت پرورش و تربیت صحیح کودکان به شمار می‌آیند. به عنوان مثال، تنبیه بدنی کودکان در بسیاری از خانواده‌ها رایج است و به عنوان یک شیوه تربیتی به کار گرفته می‌شود. تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که در جامعه ما، نگرش به تنبیه بدنی هنوز در نیمی از مردم، مثبت و پذیرفته شده است و حتی در مواردی آن را برای تربیت کودک لازم می‌دانند. نگرشهایی مثل پذیرش خشونت به عنوان بهترین روش برای حل مسائل یا اعتقاد به اینکه کودکان مانند اموال متعلق به والدین خود می‌باشند، نگرشهای نادرستی هستند که ممکن است باعث پذیرش و گسترش کودک‌آزاری در سطح جامعه شوند (دفتر صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد در ایران: ۱۵۳-۱۶۰).

تنبیه بدنی در بند یک از ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است و اگرچه در ادامه این بند از حد متعارف در مورد تأدیب کودکان صحبت می‌کند، ولی آنچه مسلم است اینکه عدم ارائه یک معیار قانونی و سپردن آن به عرف باعث بروز مشکلات فراوان گردیده است. در واقع این تجویز قانونی به گونه‌ای تأیید دیدگاههای فرهنگی موافق با تنبیه جسمانی است. گرچه قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب آذر ماه ۱۳۸۱، به منظور محدود کردن تأثیر این فرهنگ وضع شد، ولی به دلیل جاافتادگی و نهادینه شدن آن فرهنگ، کاری از پیش نبرد و سرانجام با تغییرات بسیار چیزی بیشتر از بند یک ماده ۵۹ مقرر نداشت.

۳. علل اقتصادی

تأثیر فقر در سلامتی جسمانی، کیفیت فرهنگی، زندگی خانوادگی و فرصتهای تحصیلی غیرقابل تردید است. بالاتر از همه، فقر از میزان شرکت اجتماعی مخصوصاً در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌کاهد (فرجاد، ۱۳۶۳: ۱۱۸).

در خانواده‌های فقیر درآمد خانواده، محدود و ناکافی است. محل سکونت این افراد نیز به دلیل توان مالی اندک، معمولاً در مناطقی قرار دارد که فاقد امکانات رفاهی لازم است. منزل مسکونی آنها معمولاً بسیار کوچک و نامتناسب با جمعیت خانواده است. در این خانواده‌ها غذا، پوشاک، هزینه ایاب و ذهاب و سایر تسهیلات به سختی تأمین می‌شود و حتی در بعضی خانواده‌ها شدت فقر به حدی است که کودکان ناگزیر برای کمک به تأمین معاش خانواده به کار گماشته می‌شوند (همان: ۱۶۴). این حضور کودکان در بیرون از منزل به عنوان کارگر نیز می‌تواند مجدداً ایشان را در معرض خطر بزه‌دیدگی از ناحیه غریبه‌ها قرار دهد.

فقر و کودک‌آزاری همبستگی نسبتاً زیادی با هم دارند. کودکانی که در خانواده‌های فقیر زندگی می‌کنند، به دلیل شرایط و محدودیتهای موجود از ایمنی کمتری نسبت به دیگر کودکان برخوردارند. نیازهای بهداشتی، تغذیه‌ای، آموزشی و روانی این کودکان به خوبی برآورده نمی‌شود و تحت تأثیر فضای زندگی نادیده گرفته می‌شوند. از سوی دیگر، فقر، سلامت جسمی و روانی خانواده و والدین را نیز به خطر می‌اندازند. در شرایط نامناسب اقتصادی، احتمال به دنیا آمدن کودک نارس و عقب‌مانده ذهنی افزایش می‌یابد (مدنی، ۱۳۸۲: ۱۶۸). این امر خود به خود کودک را در معرض خطر خشونت از جانب والدین قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، فقر به صورت مستقیم بر میزان تحصیلات اثر می‌گذارد. تحصیلات کم و یا فقدان تحصیلات یکی از عوامل مؤثر بر اعمال خشونت از سوی افراد است (مظلومان، به نقل از حجاریان، ۱۳۵۸: ۹۷).

۴. علل آسیب‌شناختی

علل آسیب‌شناختی عللی هستند که به عنوان یک آسیب اجتماعی و یا شخصی می‌توانند زمینه‌ساز بروز خشونت علیه کودکان گردند. در زیر دو دسته علل آسیب‌شناختی اجتماعی و علل آسیب‌شناختی زیستی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۴-۱. علل آسیب‌شناختی اجتماعی

علل آسیب‌شناختی اجتماعی، آسیبهایی با منشأ اجتماعی هستند که می‌توانند منجر به بزه‌دیدگی کودک شوند و یا به این امر کمک کنند.

۱-۱-۴. اعتیاد والدین

اعتیاد را یکی از عوامل مهمی می‌دانند که بر اساس زیربنای شخصیتی والدین بر روی نظام خانواده به شدت مؤثر واقع می‌شود و سوء رفتار با کودکان را دامن می‌زند (مدنی، همان: ۱۸۴).

در خانواده‌هایی که پدر یا مادر و در بدترین شکل ممکن هر دو معتادند، بچه‌ها تحت شرایط گوناگون مورد آزار قرار می‌گیرند. والدین معتاد قادر به دنبال کردن یک الگوی رفتاری صحیح با فرزندان خود نیستند. گاه قبل از استفاده از مواد مخدر زمانی که تحت فشار قرار می‌گیرند، در برابر کوچک‌ترین عمل فرزندانشان واکنشی خشن از خود نشان می‌دهند و ممکن است زمانی که پس از مصرف مواد مخدر به آرامش رسیدند، به کودکانشان به شکل افراطی محبت کنند. به علاوه معتادان از نظر عاطفی نابالغ، عصیانگر، بی‌قرار و دارای احساسات خصومت‌زا هستند. همچنین اینان افرادی مضطرب‌اند که احساس بی‌کفایتی و تنهایی می‌کنند (ستوده، ۱۳۷۳: ۲۲۵). این‌گونه احساسات و آن‌گونه تأثیرات ناشی از مصرف مواد مخدر، می‌تواند کودک را به شدت در معرض خطر بزه‌دیدی قرار دهد.

۲-۱-۴. طلاق

اهمیت خانواده و جایگاه حفظ روابط خانوادگی بسیار مهم و مورد توجه است، اما چیزی که در این میان خانواده را با همه اهمیت و قداستش با بحران مواجه می‌سازد طلاق است. طلاق معمولاً به دنبال مشاجرات و اختلاف میان والدین رخ می‌دهد. در خانواده‌هایی که طلاق در آنها صورت می‌گیرد، کودک هم قبل از این رویداد در اثر تعارضات و خشونت‌های رایج در خانواده آسیب می‌بیند و هم زمانی که طلاق رخ می‌دهد، کودک ناچار است فقط با یکی از والدین زندگی کند. پس از طلاق و احتمالاً ازدواج مجدد هم کودک صاحب نامادری یا ناپدری می‌شود. هر یک از شقوق فوق که رخ می‌دهد، به سهم خود می‌تواند احتمال انواع آزارها را در مورد کودک به دنبال داشته باشد (دفتر صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد در ایران: ۱۳۸).

نتایج بررسی ارتباط میان سابقه جدایی و طلاق والدین کودکان مراجعه‌کننده به درمانگاه‌های اطفال و وجود کودک‌آزاری جسمی در آنها، نشان داده است که ۳۵/۸ درصد

والدین کودکان آزاردیده سابقه جدایی و همچنین ۴۴/۹ درصد آنها سابقه طلاق داشته‌اند. انجام آزمون آماری نیز ارتباط معناداری را بین جدایی و طلاق والدین و آزار جسمی کودکان مورد مطالعه نشان داد (همان: ۱۳۹).

۲-۴. علل آسیب‌شناختی شخصی

مراد از علل آسیب‌شناختی شخصی علل متکی بر شخصیت بزه‌دیده یا بزه‌کار است. این علل ویژگیهای شخصیتی هستند که افراد را معد بزه‌دیده یا بزه‌کار کودک‌آزاری واقع شدن قرار می‌دهند.

۱-۲-۴. علل مربوط به کودک بزه‌دیده

این موضوع مسلم است که برخی کودکان بیشتر از سایرین مورد خشونت قرار می‌گیرند. بسیار مشاهده می‌شود که در خانواده‌هایی که دارای چند فرزند هستند، یکی از آنها به طور مکرر در معرض آزار قرار می‌گیرد. از این رو باید توجه داشت که احتمالاً ویژگیهای خاصی در برخی کودکان وجود دارد که احتمال اعمال آزار نسبت به آنان را بالا می‌برد (جوانفر، ۱۳۸۳، الف: ۷).

کودکانی که به دلیل نقایص خاص و آشکار جسمی احتیاج به مراقبت و توجه بیشتری دارند، نسبت به کودکانی که چنین وضعیتی را دارا نمی‌باشند، بیشتر در معرض آزار قرار می‌گیرند. این کودکان نیاز به مراقبت و توجه ویژه دارند. از سوی دیگر، وضعیت خاص آنان باعث تحمیل گونه‌ای فشار روانی بر خانواده می‌گردد که مجدداً احتمال بروز خشونت علیه ایشان را بالا می‌برد. از آنجا که بسیاری از این مراقبتها، نظیر مراقبت از کودکان تالاسمی، مستلزم صرف هزینه بسیار است، در خانواده‌هایی که تمکن مالی چندانی ندارند، احتمالاً شیوع اعمال خشونت علیه چنین کودکانی بیشتر است.

اینکه آیا کودک به طور طبیعی رشد می‌کند یا نه می‌تواند در میزان خشونت مؤثر باشد. اگر رشد کودک از حالت طبیعی خود خارج شود، به طور قطع والدین را با فشارهای روانی فراوانی مواجه خواهد کرد که این امر می‌تواند در اعمال خشونت علیه کودکان دخیل باشد. به عنوان مثال، کودکانی که دچار معلولیت جسمی و ذهنی‌اند یا کودکانی که زودرس‌اند، سبب به وجود آمدن مشکلاتی برای والدین می‌شوند که می‌تواند در اعمال خشونت هم

علیه همان کودک و هم علیه کودکان دیگر مؤثر باشد (رسولزاده اقدم، همان: ۶۶). برای جلوگیری از این مسأله، ماده ۲۳ از کنوانسیون حقوق کودک با توجه به وضعیت کودکان معلول، دولتهای طرف کنوانسیون را ملزم به فراهم کردن زمینه جهت مراقبت بیشتر از معلولان و شرکت فعالانه تر ایشان در فعالیتهای اجتماعی می داند. در بندهای دوم و سوم، کودکان معلول را مستحق برخورداری از مراقبتهای ویژه می داند و در صورت امکان، ارائه این نیازها را با توجه به وضعیت مالی والدین یا مسئولان کودک به صورت رایگان تجویز می کند. اعلامیه جهانی حقوق کودک نیز با رویکردی مشابه در اصل پنجم خود بیان می دارد: «کودکی که از لحاظ بدنی، فکری یا اجتماعی معلول است، باید تحت توجه خاص، آموزش و مراقبت لازم، متناسب با وضع خاص وی قرار گیرد.»

۴-۲-۲. علل مربوط به والدین

مطالعاتی که والدین کودک آزار و غیرکودک آزار را مورد مقایسه قرار داده اند، به ویژگیهای مشترکی در والدین آزاردهنده دست یافته اند که عبارت اند از: مشکلات عاطفی و رفتاری از قبیل افسردگی، تحمل پایین در برابر ناکامی، عزت نفس پایین، انعطاف ناپذیری، مشکلات در مهار خشم، نقص در توانایی برقراری همدلی و اضطراب. میزان اضطراب و درماندگی در زندگی این افراد نیز بالا بوده است. این افراد معمولاً مشکلات خانوادگی و بین فردی دارند و نمی توانند با کودک و یا سایر اعضای خانواده، تعاملات مثبت و سازنده ای برقرار نمایند. انزوا و گوشه گیری از دوستان و اجتماع نیز در آنها دیده می شود. پدران و مادران آزاردهنده نقش والدینی را به گونه ای اضطراب آور و توأم با عدم رضایتمندی ایفا می کنند و در مهارتهای تربیت کودک و توانایی حل مسئله به ویژه مسائل مربوط به تربیت فرزندانشان مشکل دارند (دفتر صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد در ایران: ۹۰).

افسردگی والدین با خشونت فیزیکی رابطه دارد. مادران افسرده، غیرعاطفی، جدا و بدخلق هستند و با کودکان خود به صورت تنبیهی رفتار می کنند که شاید آستانه تحمل رفتار سوء کودک را در آنها پایین آورد و عکس العملهای تنبیهی بیشتری به رفتار کودک نشان دهند (رسولزاده اقدم، همان: ۵۳). علاوه بر افسردگی، گزارش می شود که والدین

خشن میزان بالایی از اضطراب دارند، عصبانیت بالایی دارند، جرأت کمتری دارند و خیلی تنها هستند (همان).

بیماری جسمی والدین نیز می‌تواند زمینه‌های آزار کودکان در خانه را فراهم کند. والدینی که دارای معلولیتها و بیماریهای جسمی هستند و همچنین والدینی که دارای اختلال و بیماریهای روانی مانند سادیسزم، وسواس، نوز، پارانویا، اسیکزوفرنی، مانیا، افسردگی، اضطراب و تشویش هستند، نسبت به سایر والدین که چنین خصوصیتی ندارند، بیشتر اقدام به آزار و اذیت فرزندان در خانه می‌کنند. همچنین داشتن اختلال و بی‌ثباتی شخصیت، شخصیت انفعالی یا تهاجمی و یا ناپخته، کم‌حوصله بودن و ... نیز می‌تواند زمینه‌های کودک‌آزاری را فراهم کند. والدین بیمار با رفتارهایی مانند تندخویی، خشونت، ناسازگاری و بی‌توجهی به فرزند که ناشی از بیماری روانی آنان است، سبب آزار کودکان می‌شوند (جوانفر، ۱۳۸۳، ب: ۶).

غالب کسانی که کودک‌آزاری را تا سر حد مرگ ادامه می‌دهند، از کودکی دچار افسردگی شدید بوده‌اند و گاه در یک حالت بحران روانی دچار خشم و جنون می‌گردند و دست به ویرانگری می‌زنند. آنان به بیماریهای روانی چون افسردگی، پرخاشگری، خودآزاری، از خود بیگانگی، خیال‌پردازی، درون‌گرایی افراطی و جنون وسواس مبتلایند. خانواده‌چنین بیمارانی به کانون اختلافات، کینه‌ها، خشمها و بدبینیها تبدیل می‌شود و آنان با برپایی طوفانی از تهمت‌ها و کج‌خیالیها، جنایات جبران‌ناپذیری را مرتکب می‌شوند (ستوده و دیگران، ۱۳۷۶: ۸۷).

علاوه بر این موارد، اختلالات روانپزشکی پدوفیلیا که منجر به آزار جنسی کودکان می‌شود، یکی دیگر از علل آزار کودکان محسوب می‌گردد که در این مقال جایگاه توضیح آن وجود ندارد.

۵. علل ساختاری

یکی از مواردی که می‌توان به نحو جدی در ارتکاب جرائم مؤثر دانست، وجود برخی از مواد قانونی ناقص است. توضیح اینکه در مواردی قانونگذار نقاط کوری را دانسته یا نادانسته در قانون ایجاد کرده است که از طریق آن به راحتی می‌توان از چنگال عدالت

گریخت. این نارساییها در قانون ما به دو صورت به چشم می‌خورد: اول، عدم حمایت خاص از کودکان به عنوان قشری آسیب‌پذیر و دوم، وضع مواد قانونی که کودک را در معرض بزه‌دیدگی قرار می‌دهد.

۱-۵. عدم حمایت خاص قانونی

از منظر سودمداران بزه‌کاران، معمولاً کسانی را به عنوان بزه‌دیده برمی‌گزینند و عملیات جنایی خود را بر روی ایشان شروع می‌کنند که از نظر هزینه کیفری برای ایشان مقرون به صرفه باشد. از این رو کودکان، سالمندان، معلولان ذهنی و ... آماجی مناسب برای بزه‌کاران‌اند. بزه‌کاران می‌توانند با بررسی اقتصادی موضوع، این مسئله را دریابند که مابه‌التفاوت هزینه و سود جنایی ناشی از ارتکاب عمل مجرمانه بر روی یک شخص خاص، مثبت است یا منفی و در واقع برای ایشان سودمند است یا زیان‌آور.

۱۳۳

فقه و حقوق / آزار کودکان: علل و پیامدها (با تأکید بر آزار خانوادگی)

میزان حمایتی که قانون جزا از بزه‌دیده بالقوه به عمل می‌آورد، منطقی‌اً باید با نیاز او مناسبت داشته باشد. آنان که آسیب‌پذیرترند، باید نسبت به آنان که خود قادر به حفظ حقوق خود هستند، از حمایت بیشتری برخوردار شوند. این آسیب‌پذیری و ضعف نسبی به علل گوناگون در افراد دیده می‌شود. کودکان که از لحاظ قوای جسمی و دماغی و در نتیجه فقد اهلیت قانونی برای استیفای حقوق خود دارای کمبودهایی هستند، بیش از دیگران در معرض تضییع حقوق قرار دارند. به همین سبب، جامعه در مقاطع مختلف حمایت‌های ویژه‌ای از ایشان به عمل آورده است تا بدین ترتیب، آنچه ایشان در حفظ حقوق خود از بزرگسالان کمتر دارند با حمایت قدرت جامعه جبران شود (انجم شعاع، ۱۳۷۴: ۲). برای غیرجذاب ساختن آماجی از دید بزه‌کاران و در واقع بالا بردن هزینه کیفری به زیان ایشان، دو روش را ارائه می‌نمایند. در واقع قانونگذاران به این طریق با ایجاد یک مانع قوی در فرایند گذر از اندیشه به عمل، باعث از بین رفتن شرایط مناسب ماقبل جنایی می‌گردند. اولین راه حل برای این امر، جرم‌انگاریهای جدید، برای حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر است. در این گونه موارد، قانونگذاران به دنبال حمایت بیشتر از کودکان در جهت جلوگیری از بزه‌دیدگی، دست به جرم‌انگاریهای خاصی می‌زنند. مثال این مورد را می‌توان ماده ۶۳۳ از قانون مجازات اسلامی دانست که اقدام به جرم‌انگاری عمل «رها کردن کودکان در محل خالی از سکنه» نموده است.

مکانیسم دوم را که البته بسیار رایج تر و شایع تر از مورد اول است، می توان تشدید مجازات در مورد جرائم علیه کودکان دانست. در واقع این راهکار در جهت مطالعات بزه‌دیده‌شناسی وارد حقوق کیفری گردیده و حمایت کیفری افتراقی را مطرح می‌نماید. در قانون مجازات اسلامی می توان نمونه‌هایی از این مورد را دید. از جمله ماده ۶۲۱ است که ربودن اطفال را مستوجب حداکثر مجازات مقرر در ماده می‌داند که این خود نشان می‌دهد که قانونگذار ما از حساسیت امر غافل نبوده و به گونه‌ای در صدد حمایت از آسیب‌پذیران جامعه بوده است.

در واقع تمامی این اقدامات در جهت برقراری تعادل در جامعه است؛ چرا که گفتیم این تعادل به خودی خود در مقابله با گروه‌های آسیب‌پذیر به نفع بزهکاران بوده و تلاش قانونگذار این است که این سنگینی را از بین ببرد و حتی به نفع آسیب‌پذیران سنگین کند. لیکن در مواردی این عدم تعادل از بین نرفته، بلکه تشدید نیز شده است. دلیل این امر نیز رها کردن این مهم و بی‌توجهی به آن است.

یکی از علل بزه‌دیدگی کودکان، بی‌توجهی قانونگذار به آسیب‌پذیری افراد است که این امر به بزه‌دیدگی آسیب‌پذیران در برابر تعرضات مجرمانه کمک می‌نماید. نمونه آن را می‌توان در ضرب و جرح کودکان دانست که برخوردی متفاوت با ضرب و جرح بزرگسالان با آن صورت نگرفته است. نمونه‌های دیگر این امر را می‌توان تسهیل فساد کودک، استفاده از عکس کودک برای اهداف جنسی و ... دانست.*

۲-۵. وجود مواد جرم‌زای قانونی

بنا بر آنچه تاکنون گفتیم، با توجه به ویژگیهای خاص کودک، حمایت ویژه و افتراقی از آنان ضروری به نظر می‌رسد. اما وجود برخی از مواد قانونی چنان است که نه تنها این رسالت را انجام نمی‌دهد، بلکه با توجه به کارکرد اعلامی حقوق کیفری، به گونه‌ای غیرمستقیم به جرم‌زایی کمک می‌کند. در زیر دو مورد را که به نظر تأثیری در وقوع جرم علیه کودکان دارند بررسی می‌کنیم.

* این موارد در قوانین برخی از کشورها مورد اشاره قرار گرفته است. به عنوان نمونه می‌توان مواد ۱۳ - ۲۲۲، ۲۳ - ۲۲۷ و ۲۲ - ۲۲۷ قانون جزای فرانسه را ذکر نمود.

۵-۲-۱. تأدیب و تنبیه

ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد:

اعمال زیر جرم محسوب نمی‌شوند: ۱. اقدامات والدین و اولیای قانونی و سرپرستان صغار و محجورین که به منظور تأدیب و یا حفاظت آنها انجام شود، مشروط بر اینکه اقدامات مذکور در حد متعارف تأدیب و محافظت باشد ...

پدر، مادر، جد پدری، قیم، کسانی که کودک را به سرپرستی می‌گیرند و وصی، مشمول بند اول ماده ۵۹ هستند، اما زن پدر، شوهر مادر، جد و جدۀ مادری، جدۀ پدری و معلم را نمی‌توان مشمول دانست. در فقه اهل سنت این حق برای معلم، مدرّس، معلم حرفه و شغل و مادر بنا بر یک نظر نیز ثابت شده است (عوده، ۱۳۷۳: ۲۳۵).

به نظر می‌رسد که پیش‌فرض قانونگذار در تجویز حکم اخیر این بوده است که افراد مذکور خیرخواه فرزندان و مولی‌علیهم خود بوده و به دنبال سعادت و خوشبختی آنها هستند، بنابراین از اختیار داده شده سوء استفاده نمی‌کنند و از طرف دیگر قانونگذار تنبیه اطفال را به عنوان ابزاری برای تربیت آنان پذیرفته است (زینالی، همان: ۵۹). با صرف نظر از انگیزه قانونگذار مبنی بر گنجاندن چنین ماده‌ای در قانون، باید این سؤال را مطرح کرد که این فلسفه تا چه حد با واقعیات موجود در جامعه هماهنگی دارد.

گرچه ممکن است بیشتر والدین خیرخواه فرزندان و به دنبال سعادت و خوشبختی آنان باشند ولی بدون شک والدین سوء استفاده‌جویی وجود دارند که این گونه مواد قانونی را نه در جهت تربیت فرزندان که در جهت ارضای حس خودخواهی و فرار از مجازات مورد استناد قرار می‌دهند. حتی گروهی معتقدند که اغلب تنبیه اطفال مبتنی بر خودخواهی والدین است. آنان از این جهت کودکان را تنبیه می‌کنند که فرمانشان اجرا نشده است و در نتیجه به حیثیت آنان برخورده است و با تنبیه عجلولانه و بی‌تناسب، خشم خود را فرو می‌نشانند (کی‌نیا، ۱۳۷۳: ۶۴۷).

از سوی دیگر، با توجه به وضعیت فرهنگی جامعه‌ای نظیر جامعه ما، باید اذعان داشت که گرچه بسیاری از والدین خیرخواه و سعادت‌طلب فرزندان‌اند، ولی راه رسیدن به این خیر و سعادت را نمی‌دانند و گمان ایشان بر آن است که تنها راه ادب کردن کودکان توسل به زور و تنبیه بدنی کودک است. به علاوه در جامعه ما اقوام مختلف وجود دارند. اقوام ترک، فارس، کرد و بلوچ هر کدام دارای فرهنگ و عرف مخصوص خود هستند و همه

آنها از آموزش عمومی یکسانی برخوردار نیستند. لذا برداشت عرفی هر کدام از این اقوام از تربیت و تأدیب متفاوت است و این می‌تواند حقوق اطفال را مخدوش کند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲: ۳۵).

گرچه قانونگذار به طور کلی از این امر غافل نبوده و شرط مذکور در بند یک ماده ۵۹ را برای جلوگیری از این مسئله ذکر کرده است، اما بر این قید قانونگذار حداقل دو ایراد وارد است:

اول: قانونگذار با ذکر عبارت «در حد متعارف» مبنا و ملاک این مورد را به دست عرف جامعه سپرده است. علاوه بر دشواریهایی که در این مسئله به خاطر تکیه بر عرف، به دلیل وجود عرفهای گوناگون و متغیری که در جامعه ما وجود دارند حادث می‌گردد، آنچه در اینجا مهم می‌نماید، مسئله بالا بودن «رقم سیاه» در خشونت‌های خانوادگی و در نتیجه سوء استفاده‌هایی است که ممکن است از اختیار فوق توسط افراد ناصالح صورت گیرد (زینالی، همان: ۵۹ - ۶۰).

دوم: استفاده از لفظ «تأدیب» است. تأدیب در لغت به معنای ۱. ادب آموختن، فرهیختن ۲. بازخواست کردن کسی برای کار بد ۳. گوشمالی گوشمال آمده است (معین، ۱۳۶۴: ۱ تا ۱۵). از دیدگاه قانون مجازات اسلامی، آن گونه که در ماده ۱۶ این قانون در تعریف تعزیر آمده است، تأدیب معادل تعزیر بوده و در واقع تعزیر ماده ۱۶ به «تأدیب» تعریف شده است. از این رو می‌توان گفت که تأدیب از نظر قانون ما نوعی از مجازات بوده و به گواهی ماده ۱۶ می‌تواند شامل حبس و شلاق نیز باشد. به این ترتیب تبصره ماده ۵۹ می‌تواند والدین تنبیه‌گری را که در این راه از تنبیه بدنی و یا سلب آزادی استفاده می‌کنند نیز از شمول قلمرو کیفری خارج کند.

در تأیید آنچه گفته شد می‌توان به ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی اشاره کرد. با استناد به این ماده تنبیه یک حق برای والدین در نظر گرفته شده است. قانون مدنی حضانت و نگهداری طفل را تکلیف والدین دانسته و آنها را موظف و مکلف به این امر کرده، در مقابل نیز اطاعت از والدین را تکلیف هر طفلی می‌داند. در این مورد ماده ۱۲۷۷ وجود دارد که علت وضع آن این است که کودک باید با اطاعت از والدین خود و اقدام به خواسته‌های منطقی و عقلایی آنان، زحمات و مساعی و مخارج والدین خود را که در راه تعلیم و تربیت وی

صرف کرده‌اند به هدر ندهد و فردی مفید برای اجتماع باشد. اما از آنجا که همیشه به وسیله منطقی نمی‌توان کودک را وادار به اطاعت نمود و در مواردی نیز تنبیه ضرورت دارد، پس ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی در جهت اعطای حق تنبیه به والدین وضع گردید (عبادی، ۱۳۷۵: ۳۹-۴۰).

پذیرش تنبیه در یک فرهنگ عامل مهمی در خشونت خانگی است. وقتی والدین بپذیرند که برای غفلت کوچکی باید کودک را کتک بزنند، به سادگی ممکن است از این هم فراتر روند و در آزار رساندن به کودک حد و مرزی نشناسند (معظمی، ۱۳۸۲: ۶۹).

گروهی دیگر معتقدند که اقدامات والدین در استفاده از قوه قهریه علیه فرزندانشان قابل توجیه است و در زمان مراقبت معلمان از کودکان این حق به آنها تفویض می‌شود. هر چند می‌توان این امر را موجب گشایش باب ضرب و شتم علیه کودکان دانست، اما اساس آن مبتنی بر آن است که تربیت موجب اشاعه یک منفعت بزرگ‌تر می‌شود که عبارت از سعادت کودک است. منافع کودک و جامعه اقتضا می‌کند که بدرفتاری کودکان مورد ممانعت و تنبیه قرار گیرد (کلارکسون، ۱۳۶۷: ۹۷)*.

۲-۲-۵. سقط جنین

حاملگی ناخواسته اغلب از نظر روانی برای مادران و پدران دارای عواقب ناخوشایندی است و این موضوع باعث می‌شود که تربیت و پرورش فرزندان حاصل از چنین باروریهای دستخوش تأثیرات نامناسبی گردد که ناشی از عدم تمایل والدین برای داشتن اولاد است. در چنین حالتی عشق و علاقه والدین که کششی طبیعی محسوب می‌شود، تحت الشعاع انزجار از اولاد قرار می‌گیرد (رزم‌ساز، ۱۳۷۹: ۷۷).

کودکان ناشی از زنا به عنف، حد اعلاهی کودکان ناخواسته‌اند و به مراتب بیشتر از سایر کودکان ناخواسته در معرض خطر خشونت هستند. پژوهشهای روان‌شناختی نشان

* ذکر این موضوع بی‌فایده نیست که در جهت حمایت از کودکان و تحت فشار سازمانهای حامی حقوق کودک، طرح حمایت از کودکان و نوجوانان در تاریخ ۱۳۸۱/۹/۲۵ به تصویب مجلس رسید. این قانون در ماده ۲ به تعریف کودک‌آزاری می‌پردازد به این صورت که «هر نوع اذیت و آزار کودکان و نوجوانان که موجب شود به آنان صدمه جسمانی یا روانی و اخلاقی وارد شود و سلامت جسم یا روان آنان را به مخاطره اندازد ممنوع است».

داده است، زنی که در پی تجاوز جنسی و به اجبار و اکراه باردار شده است، به هیچ وجه علاقه‌ای به آن فرزند ندارد و تنها رابطه‌ای که میان مادر و فرزند ایجاد می‌شود، رابطه تنفر و بی‌زاری است که اوج آن را می‌توان در فرزندکشی مادران بی‌پناه دید (اردبیلی، ۱۳۸۳: ۱۳۶).

این موضوع در قوانین کشور ما برجسته‌تر می‌شود. از یک سو مطابق ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی، طفل ناشی از زنا ملحق به زانی نمی‌شود و از بسیاری از حقوق مدنی و اجتماعی محروم است؛ نظیر ماده ۸۸۴ قانون مدنی که طفل را از ارث محروم می‌داند. در نتیجه چنین کودکانی در قوانین ما هویت روشنی ندارند.

از سوی دیگر، در قوانین کیفری ما سقط جنین جرم و مستوجب مجازات محسوب می‌شود و چنین مادری محکوم به ننگ‌داشتن و بزرگ کردن کودک ناشی از زناست. به موجب یک نظریه مشورتی: «سقط جنین ناشی از زنا مانند سقط جنین ناشی از حلال دارای کیفر و مجازات است» (نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه در زمینه مسائل کیفری، ۱۳۷۳: ۲۸۰). از این رو چنین مادرانی چاره‌ای جز نگهداری جنین بی‌هویت ندارند. با توجه به این موضوع که چنین کودکانی نمی‌توانند رابطه صمیمانه‌ای نظیر سایر کودکان خواسته، با مادران خود داشته باشند، به شدت در معرض خشونت از سوی چنین مادرانی قرار دارند.

با وجود اینکه در اغلب نظام‌های حقوقی جهان، اقدام به سقط جنین، عملی ممنوع است، با توجه به ضرورت‌های اجتماعی، همواره به موجب مقررات، حالت‌هایی در نظر گرفته می‌شود که در صورت وجود شرایط خاص، عمل سقط جنین توسط پزشک مجاز است. اما در نظام جمهوری اسلامی ایران با توجه به الزامات موجود در قانون اساسی مبنی بر لزوم عدم مخالفت مقررات جاری کشور با قواعد شرع اسلام، تجویز سقط جنین در همه حالات ممکن نیست و محدودیت بیشتری وجود دارد (اردبیلی، همان: ۱۵۴ - ۱۵۵).

گفتار دوم: پیامدهای آزار کودکان

در قسمت قبل سعی شد عللی که باعث ایجاد خشونت علیه کودکان و بزه‌دیدگی ایشان می‌گردند به طور مفصل شرح داده شوند. آنچه در این قسمت سعی در بیان آن داریم، بررسی پیامدهای ناشی از بزه‌دیدگی این گروه است.

گفتنی است که پیامدهای ناشی از آزار کودکان بسیار جدی و قابل توجه‌اند، به گونه‌ای که برای هر یک از انواع آن پیامدهای بسیار جدی ذکر شده است در باره آنها هشدار داده شده است (Corby, 2001: 173).

۱. پیامدهای جسمانی

خسارتهای جسمانی وارد بر بزهدیده در واقع عینی‌ترین نمود ارتکاب جرم علیه ایشان است؛ نشانه‌ای که همگان قادر به رؤیت و تشخیص آن‌اند. کودکی را که مورد خشونت جسمی قرار می‌گیرد می‌توان از طریق آثار خشونت واقع شده علیه وی تشخیص داد. کبودی موجود در بدن و آثار ضرب و جرح نشانگر خوبی جهت معرفی بزهدیدگی وی است. آنچه به عنوان نتیجه این امر بروز می‌کند، اثرات ماندگار ناشی از این بزهدیدگی است که گاه تا مدت‌ها و شاید همیشه در نزد بزهدیده باقی می‌مانند.

۱۳۹

فقه و حقوق / آزار کودکان: علل و پیامدها (با تأکید بر آزار خانوادگی)

به دلیل همین نمود عینی است که آزار فیزیکی و جسمی کودکان، موضوع بیشترین پوشش رسانه‌ای در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ بود. هر چند ادعا می‌شد که این جرائم در حال افزایش هستند، اما این افزایش شاید به این دلیل بود که اگرچه این اعمال همیشه اتفاق می‌افتاده‌اند، اما تنها در حال حاضر مورد توجه جدی قرار گرفته‌اند (S. Williams, 2001: 106). در مواردی که کودک مورد آزار فیزیکی قرار می‌گیرد، بسته به درجه آسیب وارد شده، آزاردهنده ممکن است مسئول تعرض یا ضربه، یا در موارد شدیدتر قتل عمد یا شبه عمد شناخته شود (Cobley, 1995: 5).

اما خسارتهای ناشی از جرم تنها خسارتهای جسمانی نیستند. از نظر بزهدیده‌شناسی یک شخص ممکن است در نتیجه ارتکاب جرم هم از نظر معنوی دچار خسارت شود و هم از نظر عاطفی متضرر گردد (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۲: ۲۹). اگرچه تعریف صدمات عاطفی مشکل است و اثرات آن غیرمحسوس می‌باشد، اما تصور می‌شود که این نوع پیامد معمول‌تر از پیامدهای جسمی و فیزیکی باشد (Ibid: 13). در طول قرن هفدهم توجهات به سمت آزارهای روحی کودکان جلب شد. تمامی انواع آزار به طور قطع در بردارنده آزارهای روحی‌اند، اما می‌توان گفت که بسیاری از انواع رفتارها هستند که تنها از نظر روحی برای کودک مضر هستند، اگرچه مشمول آزار جسمی یا جنسی نمی‌گردند (Ibid).

۲. پیامدهای روانی

همان طور که برای رشد جسمانی، کودک به انواع و اقسام مواد غذایی و پروتئینی احتیاج دارد، به همان ترتیب نیز برای رشد عاطفی خود و ورود به اجتماع احتیاج به محبت و احساسات عاطفی دارد. کودکان بیش از غذای خوب، لباس گرم و اسباب‌بازی و هوای آزاد، نیازمند آن هستند که مقبول والدین قرار گیرند و دوست داشته شوند و احساس کنند که به کسی تعلق دارند (شامبیاتی، ۱۳۷۴: ۸۲).

کودکان آزاردیده در محیطی رشد می‌یابند که نه تنها فرصتهای مناسب از آنها گرفته شده، بلکه آسیبهای فیزیکی و هیجانی و عاطفی جایگزین آنها شده‌اند. کودک در خانواده آزارگر در تعارض شدیدی بین دلبستگی به افراد خانواده، حتی فرد یا افراد آزاردهنده قرار دارد، لذا این تعارضات آسیبهای جدی به رشد روانی - عاطفی او وارد می‌آورد. کودکان آزاردیده در برقراری دلبستگیهای مطلوب ناتوان‌اند و فقدان همدردی با دیگران و عدم شکل‌گیری وجدان در آنها دیده می‌شود.

آنها ممکن است رفتارهای ناشایستی داشته باشند که بازتابی است از آنچه خود تحمل کرده‌اند. کودکان آزاردیده معمولاً پذیرفته‌اند که سزاوار آزار هستند و این خود امری است که می‌تواند عزت نفس پایین‌تر و زمینه افسردگی و تنفر از خود را فراهم کند. کودکان آزاردیده در معرض خطر ایجاد نابهنجاریهای شخصیتی و در بعضی موارد شدید، شخصیت‌های چندگانه، رفتارهای خودکشی و رفتارهای بزهکارانه هستند (محمدی فرود، ۱۳۸۰: ۵۲).

اگر کودکی احساس کند که از خانواده طرد شده و دوستش ندارند، این بدترین باوری است که می‌تواند با خودش به مدرسه ببرد. غیر از اینکه اعتماد به نفس او پایین می‌آید و دنیا برای او ناامن می‌شود و پیوندها را کاهش می‌دهد، یک نوع باور اشتباه در کودک ایجاد می‌شود که می‌تواند زمینه‌ساز هرگونه اختلال روانی باشد؛ از اسکیزوفرنی اکتسابی نه ژنتیکی گرفته تا اختلال سلوکی و تا آمدگی برای بزهکاری، که ناشی از این تفکر است که هیچ‌کس مرا دوست ندارد و دنیا جای امنی نیست (دفتر صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد در ایران: ۲۰۹).

۳. پیامدهای اجتماعی

در این گفتار به بررسی آن دسته از پیامدها خواهیم پرداخت که از نظر اجتماعی مورد توجه‌اند.

۳-۱. بزهدیده - بزهدکار

دوران کودکی، دوران نقش‌پذیری اجتماعی کودک است. در این دوران است که کودک حد و مرزهای رفتار اجتماعی و بایدها و نبایدها را می‌آموزد. رفتارهای اجتماعی از جمله رفتار مجرمانه، یاد گرفته می‌شوند. نظریه رفتار بیان می‌دارد که اعمال انسان از طریق تجربیات یادگیری گسترش پیدا می‌کند (J. Siegel, 2001: 167). یادگیری شامل عادات و اطلاعاتی است که به عنوان نتیجه یک تجربه شخصی در ورود و انطباق با یک جامعه گسترش پیدا می‌کند (B. Vold, et all, 2002: 157).

خانواده نخستین و مهم‌ترین پایگاه تربیت فرزندان است و فرزندان بیش از آنکه حرفه‌های پدر و مادر را بیاموزند، رفتار آنان را الگوی خود قرار می‌دهند. احساس و عاطفه افراد، ابتدا در خانواده جهت می‌یابد و شکل می‌گیرد. اما متأسفانه برای بسیاری از کودکان و نوجوانان این نخستین پایگاه به آموزشگاه خشونت مبدل می‌گردد، چرا که خشونت میان والدین و خشونت علیه فرزندان آموزه‌هایی برای ایشان به همراه دارد (کردوانی، ۱۳۷۹: ۷۰).

بدین ترتیب خانواده به همان میزانی که می‌تواند کودک را در فرایند جامعه‌پذیری یاری دهد، به همان میزان نیز می‌تواند فرایند جامعه‌پذیری کودک را ضعیف یا مختل کند یا آن را با یک نتیجه معکوس همراه سازد.

خانواده اصلی نقش اساسی در شکل‌گیری شخصیت بزهدکار ایفا می‌کند. پژوهش‌های متعدد ثابت کرده‌اند وقتی که فسادی موجب بروز اختلال در رفتار طبیعی خانواده با طفل شود، در اغلب موارد و پس از مدتی شاهد بروز بزهدکاری خواهیم بود (گسن، ۱۳۷۴: ۱۸۰).

برخی معتقدند که هشتاد تا نود درصد بزهدکاران نوجوان در کانونهای خانوادگی به هم ریخته و تجزیه شده پرورش یافته‌اند (بهرامی بطحایی، ۱۳۴۵: ۱۹). جرم‌شناسان معتقدند که خانواده از کلیه عوامل کمک‌کننده در ارتکاب جرم مهم‌تر و قابل توجه‌تر است (مظلومان، ۱۳۵۵: ۴۵)؛ چرا که خانواده محیطی است که کودک از زمان تولد ناچار باید مقتضیات آن را تحمل کند (بیناتل، ۱۳۴۵: ۴۸).

این اعتقاد وجود دارد که کودکان آزاردیده خود در آینده والدین آزاردهنده خواهند بود. پدران و مادرانی که به اعمال رفتارهای خشونت‌آمیز با کودکان خود می‌کنند، معمولاً در دوران خردسالی و کودکی خود مورد آزار بدنی، جنسی، روانی و یا محرومیت و بی‌توجهی قرار گرفته‌اند (جوانفر، ۱۳۸۳، ب: ۱۱۵). بر اساس تحقیقات جرم‌شناختی، بیشتر دختران و پسران منحرف که قابلیت ارتباط برقرار کردن دوستانه با سایرین را نداشتند، غالباً از کسانی بودند که در سنین ابتدایی کودکی خود پیوند مناسبی با فرد مراقب اصلی خود نداشتند (زینالی، همان: ۶۷). در سال ۱۹۷۵ سه تن از پژوهشگران آمریکایی به تشریح نظریه‌ای پرداختند که آن را وراثت خشونت خانگی* نام نهاده بودند. معنای این نظریه در عبارتی کوتاه چنین بود: «آموختن خشونت در خانواده اصلی» (کردوانی، همان: ۶۹). یکی از تئوریه‌هایی که برای توضیح چنین خشونت‌هایی مطرح شده است، تئوری یادگیری اجتماعی است. هدف تئوری یادگیری اجتماعی این است که افرادی که خشونت را تجربه کرده‌اند، نسبت به افرادی که خشونت را تجربه نکرده و یا به میزان بسیار کمی تجربه کرده‌اند، احتمال بیشتری جهت استفاده از خشونت دارند. سخن اصلی این تئوری این است که افرادی که خودشان خشونت را تجربه کرده و یا شاهد خشونت میان والدینشان بوده‌اند، احتمال اینکه در آینده از خشونت استفاده کنند، زیاد است (Torny, 2000: 196).

این موضوع را می‌توان در واقع خاصیت انتقالی بزه دانست. افرادی که در کودکی بزه‌دیده واقع شوند، به احتمال بسیار زیاد در آینده خود عامل بزه خواهند بود؛ چرا که آن را به عنوان جزء طبیعی و قبول شده زندگی خود تلقی می‌نمایند و از این رو تردیدی در استفاده از خشونت به خود راه نمی‌دهند (زینالی، همان: ۶۸).

به این ترتیب بزه‌دیده واقع شدن کودکان به‌ویژه با استفاده از اعمال خشونت علیه ایشان، نه تنها آسیب جسمی و روانی بر آنان وارد می‌کند و باعث تحقیر آنان می‌گردد، بلکه با عادی جلوه دادن خشونت نزد آنان زمینه بزهکاری آینده را برای آنان فراهم می‌سازد. نوجوان هنگامی که با مسائل زندگی روبه‌رو می‌شود، واکنش‌هایی از خود بروز می‌دهد که منبع الهام آن همانا واکنش والدین او در چنین شرایطی است. بنابراین بسیار

* The social heredity of family.

طبیعی است، کودکی که تمام دوران طفولیت خود را در سختی و مرارت گذرانده و محبت ندیده، بعدها فردی خشن و بی‌عاطفه بار آید (صلاحی، ۱۳۵۴: ۹۸).

آثار این مرارته‌ها بعداً در سنین بلوغ و بزرگسالی به صورت عصیان، پرخاشگری، سرکشی از مقررات و قوانین اجتماعی و یا بی‌اعتنایی و انزوا و گوشه‌گیری ظاهر و منجر به ارتکاب جرائم مختلف می‌گردد. طبق تحقیقاتی که در فرانسه به عمل آمده، هشتاد درصد از اطفال بزهکار از خانواده‌هایی هستند که به علت نفاق و ناسازگاری و عدم تفاهم بین افراد خانواده، محیط خانوادگی آنان به‌طور دائم متشنج است (دانش، ۱۳۶۶: ۲۸۹ و رحمتیان: ۱۳۷۸).

به علاوه اگر ما تقلید را (کلاین برگ، ۱۳۴۶: ۴۹۳ به بعد) یکی از عوامل یادگیری بدانیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که خشونت و در واقع بزه می‌تواند یکی از مواردی باشد که کودک از طریق تقلید و یادگیری از والدین خود می‌آموزد. پدر و مادر اولین و نزدیک‌ترین کسانی هستند که مورد تقلید کودکان خود قرار می‌گیرند و در واقع الگوی فرزندان خود می‌شوند. حال اگر در مقابل چنین رفتار طبیعی و فطری کودک، عکس‌العمل مناسب و حساب شده صورت نگیرد و پاسخهای بی‌ربط، ترساننده و گاهی توأم با خشونت و بددهنی به او داده شود، در واقع زمینه انحراف روحی و فکری را در او به وجود خواهد آورد (شامبیاتی، همان: ۱۹۳).

۲-۳. بزه‌دیده - بزه‌دهنده

منظور از بزه‌دیده - بزه‌دهنده این است که شخصی که در کودکی مورد بزه‌دیدگی واقع می‌شود، مستعد بزه‌دیدگی در آتی می‌گردد. در واقع این اصطلاح در جامع‌ترین معنای خود متضمن افرادی است که استعداد دائمی و ناخودآگاه در نقش بزه‌دیده از خود نشان می‌دهند و با این عمل، بزهکاران را به سمت خود جذب می‌کنند (عباچی، ۱۳۷۹: ۴۷).

چنین پدیده‌ای را بزه‌دیدگی مجدد گویند.

بزه‌دیدگی مجدد زمانی اتفاق می‌افتد که یک شخص یا مکان خاصی در طول دوره زمانی مشخص بیشتر از یک واقعه مجرمانه را تحمل کند (B. Rabinson, 1998: 78). شخصی که به عنوان یک آماج مستعد جنایی توجه یک یا چند بزهکار را به خود جلب

کرد، دیر یا زود توجه سایر بزهکاران مترصد ارتکاب بزه را نیز جلب خواهد نمود و این به معنای ارتکاب مجدد بزه علیه وی است.

احتمال زیادی وجود دارد که بزه‌دیده یک جرم دوباره قربانی شود. این نشانه آسیب‌پذیری است و نشان می‌دهد که بزه‌دیده بیش از حد در معرض خطر قرار دارد (لپز و فیلیزولا، همان: ۷۴). به نحو واضحی بزه‌دیده واقع شدن، احتمال بزه‌دیدگی آینده را در مورد بزه‌دیدگان افزایش می‌دهد تا جایی که آنها را تبدیل به «فوق بزه‌دیده» می‌کند (Farrell, et all, 1995: 395).

بزه‌دیدگی واقعه‌ای است که خطر بزه‌دیده شدن را افزایش می‌دهد. همچنان که تاکنون معلوم گردیده است و آثار وسیع منتشر شده نشان می‌دهد، خطر بزه‌دیدگی آتی کسانی که یک بار بزه‌دیده جرمی واقع شده‌اند، در مقایسه با سایرین به مراتب بیشتر است. این عقیده در مورد بزه‌دیدگان خشونت‌های خانوادگی چندان تعجب‌انگیز نیست. عقیده عمومی این است که تکرار بزه‌دیدگی در خشونت‌های خانوادگی نه تنها ممکن بلکه در صورتی که بزه‌دیده در آن وضعیت باقی بماند، حقیقتاً محتمل است (رزنبام و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۵۹). تلاشی که برای تکرار یک جرم از این نوع لازم است، به نحو قابل ملاحظه‌ای کمتر از نیاز آن برای ارتکاب جرم اولیه است؛ چرا که یک حادثه به خاطر چیزی ایجاد شده است که به وسیله کودک به طور معمول تحمل شده است؛ به‌ویژه اگر چیزی باشد که توسط بزرگ‌ترها به او گفته شده باشد (Ibid: 389).

آنچه بزهکاران را به سمت افراد خاصی جهت ارتکاب بزه علیه آنان سوق می‌دهد، علل خاص و ثابتی هستند. تا زمانی که این علل در فرد بزه‌دیده بالقوه موجود است، وی همچنان قابلیت بزه‌دیده واقع شدن را در خود حفظ می‌کند و شرایط خاص ناشی از این علل در وی، باعث جلب توجه بزهکاران خواهد شد. در چنین مواردی کلیه عوامل برای هموار کردن زمینه «قربانی مکرر واقع شدن» موجود است (ویانو، ۱۳۷۷: ۴۴۷). در واقع آنچه تحت عنوان بزه‌دیدگی متعدد از آن یاد می‌گردد، همین امر است و تا زمانی که علل مذکور موجود در بزه‌دیده را از بین نبریم یا به انحای دیگر آن را جبران نکنیم، همچنان با خطر بزه‌دیدگی مجدد ایشان مواجهیم.

وضعیت بزه‌دیدگان بزهکار را این‌گونه می‌توان ترسیم کرد که فردی که در کودکی

مورد بی‌مهری و احیاناً بزه واقع شده است، پس از اینکه مرحله حساسیت و در واقع خطرپذیری را پشت سر گذاشت، به دنبال انتقام‌گیری از کسانی است که به گمان وی حقیقت را ضایع کرده‌اند. از این رو دست به اعمالی می‌زند که از نظر ما در حیطه تعاریف قانونی بزه قرار می‌گیرد. گرچه این اعمال متنوع بوده و به دقت قابل پیش‌بینی نیستند، ولی معمولاً اعمال مورد توجه ایشان، مرتبط با آن چیزی است که در گذشته آن را تجربه کرده‌اند. همین تجربه است که جرم را در نظر ایشان عادی جلوه می‌دهد و آن را به یک پدیده معمول از دید ایشان تبدیل می‌کند. اما در مورد بزه‌دیدگان - بزه‌دیده یا بزه‌دیدگان متعدد، آنچه وضع را به ضرر ایشان می‌کند و در واقع ایشان را موضوع بزه‌دیدگی آتی قرار می‌دهد، زائل شدن احساس اعتماد به نفس است. بزه‌دیده ابتدایی شخصیت خود را آن چنان خرد شده و تحقیر شده می‌بیند که خود را آماده پذیرش بزه‌های آینده می‌کند و حاضر به پذیرش اعمال غیرقانونی علیه خود است. با این توصیف می‌توان گفت که ارتکاب بزه علیه یک کودک، وی را در لبه یک تیغ قرار می‌دهد؛ چرا که به دشواری می‌توان آینده وی را تضمین نمود. در واقع، وی با سه موقعیت در آینده روبه‌رو خواهد بود: بزه‌دیدگی - بزه‌کار، بزه‌دیدگی متعدد و حالت سوم نیز حالت و شکل طبیعی اجتماعی شدن است.

۳-۳. کودکان فراری

یکی دیگر از اثرات خشونت‌های خانوادگی و به‌ویژه خشونت‌های علیه کودکان را می‌توان فرار کودکان از منزل دانست. بر اساس آخرین منابع اینترنتی بیش از نود درصد نوجوانان به دلیل آزارهای جسمی، جنسی و روحی از خانه فرار می‌کنند و به دلیل ترسی که از آزاردهندگان خود دارند جرأت نمی‌کنند مشکلات خود را با کسی در میان بگذارند (معظمی، ۱۳۸۲: ۷۱، به نقل از: www.deedgah.org - ۱۳۸۱/۰۴/۰۸).

این موضوع از آن جهت قابل تأمل است که بر امنیت اجتماعی و افزایش بزه‌کاری تأثیر مستقیم می‌گذارد. محیط ناامن و پرخشونت خانه، فرزندان خانواده را از خود بیزار می‌کند و سبب می‌شود آنها برای یافتن محیطی آرام‌تر یا صرفاً به خاطر دور شدن از جار و جنجال و نابسامانی خانه آن را ترک کنند. در این هنگام شاید به خانه دوستان، اقوام و آشنایان پناه می‌برند که در این صورت (و اگر پناه‌دهندگان افراد صالحی باشند) احتمال

انحراف کودک یا نوجوان فراری کمتر خواهد بود و می‌توان انتظار داشت که با بهبود شرایط مجدداً به خانه و زندگی اجتماعی عادی خود برگردد. اما اگر چنین نشود، یعنی قربانی خشونت خانگی در کوچه و خیابان سرگردان و در نهایت گرفتار افراد ناصالح و گروههای بزهکار شود، آنگاه ضربه بزرگ‌تر و جبران‌ناپذیری به فرد و اجتماع وارد خواهد آمد؛ زیرا احتمال ارتکاب جرم توسط وی و یا ورود وی به گروههای بزهکاری بسیار زیاد خواهد بود.

واقع امر این است که گروههای بزهکاری غالباً منتظر چنین فرصتهایی برای جذب اعضای جدید هستند. بیشتر فعالیتهای غیرقانونی که قربانیان خشونتهای خانگی پس از فرار از منزل به آن دست می‌زنند عبارت‌اند از: کیف‌زنی، سرقت اتومبیل، سرقت از فروشگاهها، سرقت از منزل، جرائم مرتبط با مواد مخدر (نقل و انتقال، فروش، توزیع و ...)، جرائم جنسی، تکدی، ولگردی و ... (کردوانی، همان: ۷۰).

متأسفانه پدیده فرار کودکان در حال حاضر به عنوان یک بحران اجتماعی در جامعه ما مطرح است که می‌توان آن را به عنوان یکی از نتایج مهم و البته مستقیم آزار کودکان دانست. این موضوع در حال حاضر به‌ویژه در میان دختران رایج‌تر بوده و عواقب آن نیز شدیدتر است. فرار کودکان از منزل به معنای افزایش تعداد آماجی مستعد بزهکاری و بزه‌دیدگی است که منجر به ایجاد یک وضعیت بحرانی خواهد شد.

فرار از منزل را به عنوان یکی از علل عمده درگیر شدن در فعالیتهای مربوط به مواد مخدر می‌دانند. کودکان فراری از منزل، پس از سرگردانی و دربه‌دوری بسیار، به عنوان یک منبع درآمد، سر از مأمین قاچاقچیان و عوامل پخش مواد مخدر درمی‌آورند (نادریان، ۱۳۵۲: ۴۴).

نتیجه‌گیری

اطفال یکی از حساس‌ترین و در عین حال در کنار گروههایی نظیر سالمندان، معلولان و ... آسیب‌پذیرترین قشرهای جامعه شناخته می‌شوند. این امر حمایت هر چه بیشتر از این گروه را طلب می‌کند. پیامدهای بزه‌دیدگی و خشونت‌های اعمال شده بر کودکان نیز به حدی است که اهمیت حمایت از ایشان را دو چندان می‌کند.

حمایت از کودکان از طریق راهکارهای اجتماعی و قانونی امکان‌پذیر است. اما حمایت واکنشی که به صورت تعیین و یا تشدید ضمانت اجرای حقوقی صورت می‌گیرد، کافی در منظور نبوده و برای مقابله هر چه بهتر با پدیده آزار کودکان باید به دنبال راه چاره‌ای اساسی گشت. راه حل بهتر از واکنش حقوقی به این پدیده را می‌توان در جست‌وجوی علل ایجادکننده آن و تلاش در جهت مقابله با این علل دید. در این زمینه نباید از پیامدهای مهم آزار کودکان غافل بود و باید با توجه به این علل و پیامدها، در پی راهکارهایی برای پیشگیری از این پدیده (از طریق مداخله در این علل برای جلوگیری از بروز آن) و جبران خسارات و پیامدهای ناشی از آن برآمد.

منابع

الف. فارسی:

۱. ابرندآبادی، علی حسین و توجهی، عبدالعلی، «بزه‌دیده‌شناسی و بزه‌دیدگیهای گزارش نشده»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸.
۲. اردبیلی، محمدعلی، «سقط جنین در بارداری ناشی از زنا به عنف»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۹، بهار و تابستان ۱۳۸۳.
۳. آگ برن و نیم کف، زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس: امیرحسین آریانپور، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۵۲.
۴. انجم شعاع، محمدمهدی، حمایت کیفری از صغار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.
۵. بهرامی بطحایی، بزهکاری نوجوانان در ایران، تهران، چاپ اول، شهریور ۱۳۴۵.
۶. بیناتل، ژان، جرم‌شناسی، ترجمه رضا مظلومان، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، اسفند ۱۳۴۵.
۷. جوانفر، عباس، الف، «بررسی علل آزار کودکان»، ماهنامه اصلاح و تربیت، سال دوم، شماره ۲۹، شماره ۱۱۴ پیاپی، مرداد ۱۳۸۳.
۸. جوانفر، عباس، ب، «بررسی علل آزار کودکان در خانه»، ماهنامه اصلاح و تربیت، سال سوم، شماره ۱۱۵ پیاپی، شهریور ۱۳۸۳.
۹. جوانفر، عباس، ج، «بررسی علل آزار کودکان در خانه»، ماهنامه اصلاح و تربیت، سال سوم، شماره ۳۲، شماره ۱۱۶ پیاپی، مهر ۱۳۸۳.
۱۰. دانش، تاج‌زمان، مجرم کیست، جرم چیست؟، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶.
۱۱. دفتر صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد در ایران، بررسی وضعیت کودک‌آزاری در ایران (پروژه تحقیقاتی)، جلد اول: بررسی ابعاد غیرحقوقی.
۱۲. رحمتیان، روح‌الله، «دیدگاه‌های نو در بزه‌دیده‌شناسی» (ترجمه)، فصلنامه مدرس

- علوم انسانی، دوره سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸.
۱۳. رزم‌ساز، بابک، بررسی فقهی - حقوقی سقط جنین، تهران، نشر خط سوم، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۹.
۱۴. رزنبام، دنیس و لوریسیو، آرتور و راویس، روبرت، «پیشگیری وضعی از جرم»، ترجمه رضا پرویزی، مجله قضایی - حقوقی دادگستری، شماره ۳۲، ۱۳۷۹.
۱۵. رسول‌زاده اقدم، صمد، عوامل مؤثر بر خشونت علیه کودکان در خانواده‌های تهرانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، پاییز ۱۳۸۱.
۱۶. زینالی، حمزه، جرم‌زدایی از قوانین کیفری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۸۳-۸۲.
۱۷. ستوده، هدایت‌الله و میرزایی، بهشته و پازند، افسانه، روانشناسی جنایی، تهران، انتشارات آوای نور، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۱۸. ستوده، هدایت‌الله، مقدمه‌ای بر آسیب‌شناسی اجتماعی، تهران، انتشارات آوای نور، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
۱۹. شامبیاتی، هوشنگ، بزهکاری اطفال و نوجوانان، تهران، مؤسسه انتشارات ویسنار، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
۲۰. صلاحی، جاوید، بزهکاری اطفال و نوجوانان، تهران، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۴.
۲۱. طباطبایی عدنانی، مسعود، شرایط اجتماعی مؤثر در ارتکاب جرائم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۵۳.
۲۲. عبادی، شیرین، حقوق کودک، نگاهی به مسائل حقوقی کودکان ایران، انتشارات کانون، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۷۵، جلد اول.
۲۳. عوده، عبدالقادر، التشریح الجنائی الاسلامی، بخش حقوق جزای عمومی، ترجمه ناصر قربان‌نیا، سید مهدی منصوری و نعمت‌الله ألفت، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۷۳، جلد دوم.
۲۴. فرجاد، محمدحسین، آسیب‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی انحرافات، تهران، انتشارات بدر، نشر اول، بهار ۱۳۶۳.
۲۵. فروغان، مهشید، روزنامه همشهری، شماره ۲۶۷۷، مورخ ۱۳۸۰/۱۲/۲۴.

۲۶. کلارکسون، تحلیل میانی حقوق جزا، ترجمه حسین میر محمدصادقی، انتشارات جهاد دانشگاهی، دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۲۷. کلاین برگ، اتو، روانشناسی اجتماعی، ترجمه محمدعلی کاردان، تهران، شرکت سهامی نشر اندیشه، چاپ دوم، بهمن ۱۳۴۶، جلد دوم.
۲۸. گسن، ریموند، مقدمه‌ای بر جرم‌شناسی، ترجمه دکتر کی‌نیا، چاپخانه علامه طباطبایی، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۰.
۲۹. گسن، ریموند، جرم‌شناسی کاربردی، ترجمه دکتر کی‌نیا، تهران، انتشارات مترجم، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۰.
۳۰. گسن، ریموند، جرم‌شناسی نظری، ترجمه دکتر کی‌نیا، انتشارات مجد، چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۷۴.
۳۱. لیز، ژاژ و فیلیزولا، ژینا، بزهدیده و بزهدیده‌شناسی، ترجمه روح‌الدین کرد علیوند و احمد محمدی، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۳۲. محمدی فرود، حمید، «کودک‌آزاری»، ماهنامه اصلاح و تربیت، سال هفتم، شماره ۸۰ و ۸۱، مهر و آبان ۱۳۸۰.
۳۳. مدنی، سعید، «بررسی روند آزار کودکان در ایران براساس برخی یافته‌های علت‌شناسی آن»، فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی، سال دوم، شماره ۷، ۱۳۸۲.
۳۴. مظلومان، رضا، جامعه‌شناسی کیفری، تهران، چاپ اقبال، چاپ سوم، اسفند ۱۳۵۵.
۳۵. معظمی، شهلا، فرار دختران، چرا؟، تهران، نشر گرایش، ۱۳۸۲.
۳۶. معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ ششم، ۱۳۶۴، جلد اول.
۳۷. نادریان، علی‌اکبر، تأثیر مواد مخدر در بزهکاری و راههای پیشگیری از آن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۵۲-۵۳.
۳۸. نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین، «بررسی جرم‌شناسی اطفال»، نشریه آرا، شماره ۷ و ۸، ۱۳۸۲.
۳۹. نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه در زمینه مسائل کیفری، تهران، روزنامه رسمی، ۱۳۷۳، جلد اول.
۴۰. ویانو، امیلیو، «بزهدیده‌شناسی»، ترجمه نسرین مهرا، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۷۷.

ب. انگلیسی:

42. B. Rabinson, Mathew, Burglary revictimization, *British Journal of Criminology*, Vol 38, No 1, Winter 1998.
43. B. Vold, Georg, J. Bernard, Thomas and B. Snipes, Jeffry, *Theoretical Criminology*, Oxford university press, first edition, 2002.
44. Corby, Brian, *Child abuse*, open university press, Great Britain, 2001.
45. Farrell, graham, Phillips, Correta, Pease, ken, Like taking a candy, *British journal of criminology*, Vol 35, No 3, Summer 1995.
- 151 46. Larry, J. Siegel, *Criminology; Theories, Patterns and Typologies*, 7th edition, 2001.
47. S. Williams, Katherine, *Text book of criminology*, Oxford university press, 4th edition, 2001.
48. Torny, Michael, *Crime and Punishment*, Oxford University press, 2000.

